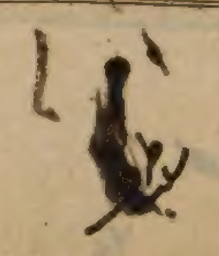
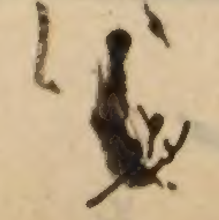
صنوان و بنیان و دنیا و قنوان و تجب الغنة فی المیم والنون اذا کانتا مشددتین
مثل عم و ثم ان الجنة والناس وما اشبه ذلک **فصل** فی الادغام بلا غنة
اذا لقیت النون الساکنة والتنوین الراء واللام تدغمان فیهما بلا غنة مثل
من ربهم غفور رحیم من لدنا هدی للمتقین **فصل** فی ادغام المثلین یدغم
کل حرف ساکن فی مثله الا فی مثل امنوا وعملوا الصالحات فی یوم کیلا تزول

ونیز در کتاب توحید منقولست از ابی عبد الله علیه السلام که فرموده اند من شبه الله
بخلقه فهو مشرک ان الله تبارک وتعالی لا یشبه شیئا ولا یشبهه شیء وکل ما وقع فی
الوهم فهو بخلافه یعنی کسی که مانند کرداند الله تعالی را بخلق پس او شریک قرار داده است
از برای الله تعالی بتحقیق الله تعالی مانند نمیباشد چیزی را و مانند نمیباشد چیزی
او را و هر چیزی که واقع شود در وهم الله تعالی بخلاف اوست و نیز در احادیث واقع شده است
که من شبه الله بخلقه فقد الحد یعنی کسی که مانند کرداند الله تعالی را بخلق او پس بتحقیق
که برکشته است از حق پس احادیثی که دلالت دارند بر اثبات صفات از برای الله تعالی مثل علم
وقدرت و سایر صفات ما قائلند بتاویل که حضرت امام محمد باقر علیه السلام کرده و فرموده اند
که هل یسمی عالما وقادرا الا لانه وهب العلم للعلماء والقدرة للقادرین فکل ما
میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع لکم مردود الیکم والباری تعالی
واهب الحیوة ومقدر الموت ولعل النمل الصغار یتوهم ان الله تعالی ذبانیتین
کما لها فانها یتصور ان عدمهما نقصان لمن یکونا له هکذا حال العقلاء فیما
یصفون الله تعالی یعنی ایا نام برده میشود الله تعالی عالم و قادر مگر بواسطه
اینکه بخشیده است علم را بعالمان و قدرت را بقادران پس هر چیزی را که تمیز میدهید
شما او را بوهمهای خود در دقیق ترین معانی او پس افریده و ساخته شماست یا افریده
و ساخته شده است مثل شما بنا بر نسخه مثلکم و رد کرده شده است بشما و باری تعالی
بخشنده حیات و موت است بشما و امید است که مورچه کوچک توهم کند اینکه
از برای الله تعالی دو شاخ است همچنانچه از برای اوست پس بتحقیق که این مورچه
تصور میکند اینکه نبودن انها نقصانست از برای کسی که ندارد انها را همچنین است
حال عقلاء در چیزی که وصف کنند الله تعالی را بان چیز پس عالم بودن الله تعالی
و قادر بودن یعنی بخشیدن علم است بعالمان و بخشیدن قدرتست بقادران یا
تاویل دیگر که باز ائمه صلوات الله وسلامه علیهم کرده اند و فرموده اند که عالم است
یعنی جاهل نیست و قادر است یعنی عاجز نیست که اثبات صفات کمال را حمل بسلب
مقابل ان صفات که طرف نقصانست کرده اند و متقدمین از حکما کل این مذهب
دارند و میگویند که هر صفت کمالی که نسبت داده میشود بذات الله تعالی مراد از ان



ونیز در کتاب توحید منقولست از ابی عبد الله علیه السلام که فرموده اند من شبّه الله
بخلقه فهو مشرك ان الله تبارك وتعالی لا یشبه شیئا ولا یشبهه شیء وکل ما وقع فی
الوهم فهو بخلافه یعنی کسی که مانند کرداند الله تعالی را بخلق پس او شریك قرار داده است
از برای الله تعالی بتحقیق الله تعالی مانند نمیباشد چیزی را ومانند نمیباشد چیزی
او را وهر چیزی که واقع شود در وهم الله تعالی بخلاف اوست ونیز در احادیث واقع شده است
که من شبه الله بخلقه فقد الحد یعنی کسی که مانند کرداند الله تعالی را بخلق او پس بتحقیق
که برکشته است از حق پس احادیثی که دلالت دارند بر اثبات صفات از برای الله تعالی مثل علم
وقدرت وسایر صفات ما قایلند بتاویلی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام کرده وفرموده اند
که هل یسمی عالما وقادرا الا انه وهب العلم للعلماء والقدرة للقادرین فکل ما
میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع لکم مردود الیکم والباری تعالی
واهب الحیوة ومقدر الموت ولعل النمل الصغار یتوهم ان الله تعالی زبانیتین
کما لها فانها یتصور ان عدمهما نقصان لمن یکونان له هکذا حال العقلاء فیما
یصفون الله تعالی یعنی آیا نام برده میشود الله تعالی عالم وقادر مگر بواسطه
اینکه بخشیده است علم را بعالمان وقدرت را بقادران پس هر چیزی را که تمیز داده اید
شما او را بوهمهای خود در دقیق ترین معانی او پس آفریده وساخته شماست یا آفریده
وساخته شده است مثل شما بنابر نسخهٔ مثلکم ورد کرده شده است بشما وباری تعالی
بخشندهٔ حیات ومو تست بشما وامید است که مورچهٔ کوچك توهم کند اینکه هست
از برای الله تعالی دو شاخ است همچنانچه از برای اوست پس بتحقیق که آن مورچه
تصور میکند اینکه نبودن آنها نقصانست از برای کسی که ندارد آنها را همچنین است
حال عقلا در چیزی که وصف کنند الله تعالی را بآن چیز پس عالم بودن الله تعالی
وقادر بودن بمعنی بخشیدن علم است بعالمان وبخشیدن قدرتست بقادران یا
تاویل دیگر که باز ائمه صلوات الله وسلامه علیهم کرده اند وفرموده اند که عالم است
یعنی جاهل نیست وقادر است یعنی عاجز نیست که اثبات صفات کمال را حمل بسلب
مقابل آن صفات که طرف نقصانست کرده اند ومتقدمین از حکما کل این مذهب
دارند ومیگویند که هر صفت کمالی که نسبت داده میشود بذات الله تعالی مراد از آن



فی التجوید والمخارج

سلب طرف مقابل آن صفت استکه آن طرف نقصانست پس جمیع صفاتی که نسبت داده
میشود بذات الله تعالی حتی وجود ووجوب بسلب طرف نقصان راجع میشود پس
اطلاق موجود بر الله تعالی باینمعنی استکه معدوم نیست واطلاق واجب بر او
باین معنی است که ممکن نیست نه بمعنی اینکه وجود ووجوب امری است عارض ذات
الله تعالی وقایم باو تا اینکه ذات الله تعالی بمعنی وجود موجود باشد وبمعنی
وجوب واجب چنانچه در ممکناتست سبحان ربك رب العزة عما یصفون وسلام
علی المرسلین والحمد لله رب العالمین تمت الرسالة

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله واصحابه
اجمعین وبعد فهذه رسالة یتعلق بالتجوید فصل فی الاظهار اعلم ان النون الساکنة
والتنوین اذا لقیا حروف الحلق یظهران وهی اهع غ ح خ فصل فی الاخفاء
وتخفی النون الساکنة والتنوین مع غنة عند هذه الحروف ت ث ج د ذ ز س
ش ص ض ط ظ ف ق ك فصل فی الاقلاب اذا لقیت النون الساکنة او التنوین
باء تقلب میما مخفاة مع غنة مثل من بعد الیم بما کانوا فصل اذا لقیت المیم
الساکنة بالباء فیجوز اخفاؤها ویجوز اظهارها والاخفاء اولی مثل وما هم
بمؤمنین واذا لقیت المیم الساکنة میما لزم الادغام بغنة مثل فی قلوبهم مرض
واذا لقیت غیر الباء والمیم اظهرت خصوصا عند الواو والفاء مثل علیهم
ولا الضالین لهم فیها فصل فی الادغام مع الغنة اذا لقیت النون الساکنة
والتنوین الیاء والنون والمیم والواو فانهما تدغمان فیها مع الغنة الا فی
صنوان وبنیان ودنیا وقنوان وتجب الغنة فی المیم والنون اذا کانتا مشددتین
مثل عم وثم ان الجنة والناس وما اشبه ذلك فصل فی الادغام بلا غنة
اذا لقیت النون الساکنة والتنوین الراء واللام تدغمان فیهما بلا غنة مثل
من ربهم غفور رحیم من لدنا هدی للمتقین فصل فی ادغام المثلین یدغم
کل حرف ساکن فی مثله الا فی مثل امنوا وعملوا الصالحات فی یوم کیلا تزول

المدة فانه لا یجوز الادغام فی مثل ذلک فصل فی ادغام المتقاربین تدغم التاء فی
الظاء مثل وقالت طائفة اجیبت دعوتکما والدال فی التاء مثل کا عبدتم
وکدت والذال فی الظاء مثل اذ ظلمتم واللام فی الراء مثل قل رب بل ران وما اشبه
ذلک وتظهر فی بل ران وقیل من راق فی روایة حفص وتدغم الباء فی المیم والثاء فی
الذال ایضا مثل یا بنی ارکب معنا ویلهث ذلک عند عاصم لا غیر فصل فی تفخیم
الراء وترقیقها اعلم ان الراء تفخم اذا کانت مفتوحة او مضمومة وترقق اذا کانت
مکسورة هذا اذا کانت متحرکة واما اذا کانت ساکنة فان کان ما قبلها مفتوحا
او مضموما فخمت وان کان ما قبلها مکسورا رققت مثل فرعون ومریة الا اذا کانت
الکسرة عارضة فانها تفخم مثل ان ارتبتم ام ارتابوا ووقعت الراء قبل حرف
من حروف الاستعلاء وهی خص ضغط قظ فانها تفخم کذلک مثل قرطاس ومرصاد
وفرقة واختلف فی راء فرق وان کان قبلها یاء ساکنة ترقق فی الوقف مثل خبیر وسیر
وان لم یکن قبلها یاء بل ساکن آخر وکان ما قبله مفتوحا او مضموما فخمت مثل
القدر والیه ترجع الامور وان کان مکسورا رققت مثل ذکر وشعر فصل اللام
ترقق فی جمیع المواضع الا فی لفظة الله فانها تفخم اذا کان ما قبلها مفتوحا
او مضموما وان کان ما قبلها مکسورا ترقق فصل فی هاء الضمیر اعلم ان القراء
یصلون الهاء اذا کان ما قبلها وما بعدها متحرکا وحقیقة الصلة زیادة یاء
او واو مدیة مثل له وبه فان کان ما قبلها ساکنا لا یوصل مثل علیه فیه ومنه
الا ابن کثیر فانه یوصل وحفص معه فی فیه مهانا فقط ولا یوصل فی یرضه لکم
ونوصل فی مثل یؤته ویؤده ونوله ونصله وما اشبه ذلک فصل فی حروف القلقلة
وهی خمسة قطب جد ویجب بیان القلقلة فی هذه الحروف ان کانت ساکنة مثل
یقطعون وتطهیرا یجعلون یدخلون فان کان فی الوقف کان ابین مثل خلاق
صراط عذاب لهب شدید فصل تفخم حروف الاستعلاء السبعة والمطبقة
خصت بالتفخیم اشد وهی خ ص ض غ ط ق ظ فصل فی المد حروف المد وهی
الالف والواو والیاء الساکنات المجانس لهما حرکة ما قبلها فانها اذا لقیت
همزة فی کلمة واحدة یمد ویسمی مدا متصلا وواجبا مثل اولئک ملئکة جاء شاء جیء

سوء وما اشبه ذلک وان کانت الهمزة فی کلمة وحروف المد فی کلمة اخری یسمی مدا منفصلا
فیجوز مده وقصره مثل بما انزل واذا لقیت حروفا مدغمة یمد ویسمی مدا ضروریا ولازما
مثل ولا الضالین وحاجه قومه واتحاجونی وما من دابة وما اشبه ذلک واذا لقیت
حرفا ساکنا وقفا ووصلا یمد ساکنه مدا لازما مثل الآن وآلذکرین واذا کانت
ساکنة بنفسها تسمی مدا لازما خفیفا الم طسم ص ق حم عسق ن وسببه
السکون لا ینفک عنه وقفا ووصلا واذا لقیت حرفا ساکنا وقفا لا وصلا یجوز
فیه الطول والتوسط والقصر مثل یعلمون نستعین وما اشبه ذلک ویسمی ذلک المد
مدا عارضیا ولنا مد آخر عارضا مدغم ومظهر ومد لازم مدغم ومظهر ومد بدل
ومد تمکین مثال المد اللازم المظهر حروف المقطعات وهی الم المص الر کهیعص
طسم طس یس ص حم حمعسق ق ن ومثال المد اللازم المدغم مثل والصافات
ولا الضالین وما اشبه ذلک مثال المد العارض المظهر الرحیم الدین والمد العارض
المدغم الرحیم ملک والصیف فلیعبدوا علی قراءة ابن عمرو ومثال المد البدل من
اذ رایتنا وما اشبه ذلک ومثال مد التمکین واذا حییتم بتحیة معاذیره الذی یکذب
وما اشبه ذلک وحروف المد واللین تمد وقفا لا وصلا مثل موت خوف بیت
الصیف شیء وما اشبه ذلک والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

فصل اول در بیان مخارج ولوازم آن بدانکه از جمله واجبات آنست کی مخارج
حروف را بداند وپیش از دانستن مخارج معرفت اقسام دندانها از جمله لوازم است
وآن بر چهار قسم است اول ثنایا که جمع ثنیه است وآن چهار دندانست از پیش دو از
بالا ودو از پایین دوم رباعیات که جمع رباعیه است وآن نیز چهار دندانست دو از
حنک اعلی ودو از حنک اسفل از چهار جانب ثنایا سیم انیاب که جمع نابست کی
آن دندان نیش گویند وآن هم چهار دندانست دو از کام بالا ودو از کام پایین
از چهار پهلوی رباعیات چهارم اضراس که جمع ضرس است وآن بر سه قسم است
اول ضواحک که جمع ضاحک است وآن دندانی است که در وقت خنده نمایان
میکردد از آن جهت ضواحک گفته اند وآن چهار دندانست دو از بالا ودو از پایین

از چهار جانب انیاب دوم طواحن که جمع طاحنه است که از او دندان اسیا گویند وچون
غذا بان نرم میشود از ان جهت طواحن گفته اند وان دو از ده دندانست شش از بالا
وشش از پائین از چهار جوانب ضواحك از هر جانب سه سیم نواجذ که جمع ناجذ است
که از او دندان عقل قریب به بیست سالگی تا سی سالگی بیرون می اید وان چهار دندانست
دو از بالا ودو از پائین از چهار پهلوی طواحن چون فارغ شدیم از اقسام دندانها
که از جملهٔ لوازم است شروع میشود در بیان مخارج بدانکه مخارج جمع مخرج است
ومخرج مکانی را گویند که حرف از ان تولد کند وحروف هجا بقول صحیح بیست ونه است
ومخارج بمذهب اصح هفده است اول ابتدای حلق است از جانب قصبه شش که ان
مخرج همزه وهاست دوم وسط حلق وان مخرج عین وحاء مهملتین است سیم اخر
حلق است وان مخرج غین وخاء معجمتین است واین شش حروف را حلقی گویند چهارم اول
بیخ زبانست با انچه محاذی اوست از حنك اعلی وان مخرج قاف است پنجم نیز بیخ زبانست
بعد از مخرج قاف باندك فاصله با انچه برابر اوست از کام بالا وان مخرج کاف است واین دو
حروف را لهوی گویند ولهات ان گوشت پارچه ایست که از بیخ زبان بجانب حلق اویزانست
که بفارسی ان را ملاژه گویند اما قاف را غلصمی گویند وکاف را عکری وغلصمه
اول لهات را گویند بجانب حلق است وعکره اخر لهات را مینامند که بجانب دهن است
ششم میان زبانست با انچه برابر اوست از کام بالا وان مخرج جیم وشین نقطه دار
ویاء غیر مدیست واین سه حروف را شجری گویند ومراد از شجر اینجا کشادگی دهن است
هفتم اول کنارهٔ زبانست که از احافه گویند از جانب چپ یا راست با انچه برابر او
از دندانهای اضراس وان مخرج ضاد است واین حروف را حنیسی وحافی گفته اند وحافه
کنارهٔ زبان را گویند هشتم اخر کنارهٔ زبانست با انچه برابر اوست از بیخ دندانهای بالا
وان مخرج لام است نهم سر زبانست نزدیك بمخرج لام با انچه برابر اوست از بیخ دندانهای
بالا وان مخرج نون است دهم سر زبانست بعد از مخرج نون باندك فاصله با انچه محاذی
اوست از بیخ دندانهای بالا وان مخرج را بی نقطه است وبعضی بر انند که پشت زبان
دخل در مخرج را دارد واین سه حرف را ذلقی گفته اند وذلق تیزی وسر هر چیزی را گویند
چون این سه حروف از سر زبان اخراج میشوند بنا بر ان ذلقی نامیده اند یازدهم سر زبانست

با بیخ دندانهای ثنایای علیا وان مخرج طا ودال مهملتین وتاء مثناة فوقانیست واین
سه حروف را نطعی گفته اند ومراد از نطع سقف دهن وشکنهای کام بالاست دوازدهم
هم سر زبانست با سر دو دندان پیش بالا وان مخرج ظا وذال معجمتین وثاء مثلثه است و
این سه حروف را لثوی گویند ولثه گوشت بن دندانست سیزدهم نیز سر زبانست با سر دندانهای
ثنایای سفلی وان مخرج صاد وسین مهملتین وزاء معجمه است واین سه حروف را اسلی گویند
واسله باریکی سر زبانست چهاردهم سر دو دندان پیش بالاست با شکم لب پائین وان
مخرج فاست پانزدهم میان دو لب است وان مخرج باء موحده ومیم وواو غیر مدیست
اما با از نرمی لب خیزد یعنی درون لب ومیم از خشکی لب یعنی بیرون لب ودر واو لب
نیك بهم نیاید واین چهار حروف را شفوی گویند شانزدهم هوای فضای دهن است
وان مخرج الف وواو مدی ویاء مدیست واین سه حروف را هوائی وجوفی گویند
هفدهم خیشوم است یعنی سوراخ بینی که غنه از وی بیرون اید وان مخرج نون
ومیم است ودر حال اخفا با غنه واین دو حروف را درین هنگام غنوی گویند ٭
بدانکه طریق در امتحان دانستن مخارج انستکه ان حروف را ساکن کنند وهمزهٔ
مفتوحه در اول وی در اورند وبان تکلم تا در مخرج خود قرار گیرد الا حروف مد
که امتحان در انها ممکن نیست زیراکه ایشان را مخرج معین نیست ٭

من رسالهٔ مبسوط ٭

بحث اول در تاء تانیث در مصحف خلیفهٔ ثالث بتاء دراز نوشته اند
بیست وپنج لفظ است اول رحمت در هفت موضع یرجون رحمت الله در سورهٔ البقرة
وان رحمت الله در اعراف ورحمت الله وبرکاته در هود رحمت ربك در مریم والی اثار
رحمت الله در روم وهم یقسمون رحمت ربك ورحمت ربك خیر در زخرف دوم نعمت
دریازده موضع نعمت الله علیکم وما انزل در بقره ونعمت الله علیکم در ال
عمران نعمت الله علیکم اذ هم در مایده نعمت الله کفرا ونعمت الله لا تحصوها هر دو در
ابرهیم وبنعمت الله هم یکفرون ویعرفون نعمت الله واشکروا نعمت الله هر سه در نحل
وفی البحر بنعمت الله در لقمان واذکروا نعمت الله علیکم در فاطر وبنعمت ربك در طور
سیم امرءت هر جا که مضاف بوده باشد وان هفت موضع است امرءت ال عمران

وامرأت العزیز تراود فتاها وامرأت العزیز الئن هر دو در یوسف وامرأت فرعون در قصص وامرأت نوح وامرأت لوط وامرأت فرعون هر سه در تحریم چهارم کلمت در پنج جا کلمت ربك صدقا در انعام وتمت کلمت ربك الحسنی در اعراف وکلمت ربك علی الذین وکلمت ربك لا یؤمنون هر دو در یونس وحقت کلمت ربك در غافر ولیکن در روم ویونس و غافر اختلافست پنجم سنت سنت الاولین در انفال الا سنت الاولین وسنت الله تبدیلا وسنت الله تحویلا هر سه در فاطر وسنت الله التی در غافر ششم لعنت در دو موضع لعنت الله علی الکاذبین در ال عمران وان لعنت الله در نور هفتم معصیت نیز در دو موضع ومعصیت الرسول واذا جاؤك ومعصیت الرسول وتناجوا هر دو در قد سمع الله هشتم بقیت در یك موضع بقیت الله خیر لکم در هود نهم قرت نیز در یك موضع قرت عین در قصص دهم فطرت در یك موضع فطرت الله در روم یازدهم شجرت نیز در یك موضع ان شجرت الزقوم در دخان دوازدهم جنت نیز در یکموضع جنت نعیم در واقعه سیزدهم ابنت نیز در یکموضع در تحریم ابنت عمران چهاردهم ایت در دو موضع ایت للسائلین در یوسف وایت من ربه در عنکبوت پانزدهم یا ابت هر جا که واقع شد بتاء دراز واقع شد شانزدهم ذات هر جا که واقع شود مثل ذات بهجة در نمل وذات الشوکة وذات الصدور و وذات البروج هفدهم بینت در یك موضع بینت منه در فاطر هجدهم ثمرت نیز در یك موضع من ثمرت من اکمامها نوزدهم غرفت نیز در یك موضع فی الغرفت امنون در سبا بیستم جمالت در یکموضع جمالت صفر در مرسلات بیست و یکم لات در دو موضع انما توعدون لات در انعام افرایتم اللات والعزی در والنجم بیست و دوم هیهات در دو موضع هیهات هیهات لما توعدون بیست و سیم غیابت نیز در دو موضع والقوه فی غیابت الجب وان یجعلوه فی غیابت الجب هر دو در یوسف بیست و چهارم ولات حین در یکموضع ولات حین مناص در ص بیست و پنجم مرضات در چهار موضع منه ابتغاء مرضات الله لهم ابتغاء مرضات الله ومن یفعل ذلك ابتغاء مرضات الله هر سه در نسا تبتغی مرضات الله ازواجك در تحریم بحث دوم در مقطوع وموصول بدانکه هر کلمه که دو حرف

یا بیشتر باشد اصل است که منفصل بود از کلمه که بعد از وست خواه این کلمه حرف بود یا فعل یا اسم مگر الف لام تعریف و یاء ندا و هاء تنبیه وضمیر متصل وحروف مقطعات مثل الارض ویا ادم وهؤلاء وضربنا ودیگر چیزی که در مصحف خلیفه موصول نوشته اند هر یکی را بسببی از مقطوعات اینجا ذکر کرده اند بیست وسه اند اول اینما هر جا که واقع شده مقطوع است مگر اینما تولوا فثم وجه الله در بقره واینما یوجهه در نحل که این هر دو باتفاق موصولند اما در اینما تکونوا یدرککم الموت در نسا واینما کنتم تعبدون در شعرا واینما ثقفوا در احزاب خلاف کرده اند ولیکن در نسا بیشتر مصاحف مقطوع است دوم حیث ما هر جا که واقع شود مقطوع است باتفاق سیم لبئس ما در پنج موضع مقطوع است ولبئس ما شروا در بقره ولبئس ما کانوا یعملون ولبئس ما کانوا یصنعون ولبئس ما کانوا یفعلون ولبئس ما قدمت هر چهار در مایده چهارم بئس ما هر جا که باشد موصولست قل بئسما یأمرکم در بقره که در اکثر مصاحف مقطوع است پنجم بئس ما مقطوع است در یك موضع بئس ما یشترون در ال عمران مگر بقول ضعیف ششم کل ما مقطوع است در پنج موضع کل ما سألتموه در ابرهیم وکل ما ردوا در نسا وکل ما دخلت در اعراف وکل ما امة در مؤمنون وکل ما القی در ملك ولکن در سوره ابرهیم بلا خلاف ودر چهار دیگر مع الخلاف اما مشهور در این چهار وصل است هفتم انّ ما بهمزه مکسوره ونون مشدده مقطوع است در دو موضع انّ ما توعدون لات در انعام انّ ما عند الله هو خیر لکم در نحل در مصاحف موصولست هشتم انّ ما بهمزه مفتوحه ونون مشدده مقطوع است در سه موضع ان ما تدعون من دونه در حج ودر لقمان وان ما غنمتم در انفال ولیکن در انفال در اکثر مصاحف موصولست نهم إن ما بهمزه مکسوره ونون ساکنه مکتوبست در جمیع قران بغیر نون مگر در یك موضع ان ما نرینك در سوره رعد که مکتوبست در جمیع قران بنون دهم ام من در چهار موضع مقطوع است ام من یکون علیهم در نسا وام من اسس در توبه وام من خلقنا در والصافات ام من یأتی امنا در حم سجده یازدهم فی ما در یازده موضع مقطوع است فی ما هنا

درشعرا بلاخلاف ودرهود باقی مع الخلاف ولکن اکثر جمهور درهمین ده یمین بر قطع اند وان
ده اینست فی ما فعلن فی انفسهن در بقره ونبلوکم فیما اتیکم در مایده وفی ما اوحی
وفی ما اتیکم در انعام وفی ما اشتهت انفسهم در انبیا وفی ما افضتم در نور وفی
ما رزقناکم در روم وفی ما هم فیه وفی ما کانوا فیه هر دو در زمر وفی ما لا تعلمون
در واقعه دوازدهم من ما مقطوع است در سه موضع فمن ما ملکت در نسا ومن
ما ملکت در روم ومن ما رزقنا در منافقون خلاف است سیزدهم عن ما در یک
موضع مقطوع است ولیس عن ما نهوا در اعراف چهاردهم عن من در دو موضع
مقطوع است عن من یشاء در نور وعن من تولی در والنجم پانزدهم ان لا بهمزه
مفتوحه ونون ساکنه در یازده موضع مقطوع است حقیق علی ان لا اقول و
ان لا یقولوا علی الله الا الحق هر دو در اعراف وان لا ملجا در توبه وان لا اله الا
هو وان لا تعبدوا الا الله انی اخاف هر دو در هود وان لا تشرک بی شیئا در حج
وان لا تعبدوا الشیطان در یس وان لا تعلوا علی الله در دخان وان لا یشرکن بالله در
ممتحنه وان لا یدخلنها الیوم در نون وان لا اله الا انت در انبیا ولیکن در انبیا
خلاف است اما در اکثر مصاحف مقطوع است شانزدهم ان لن در جمیع قران
مکتوبست الن نجعل لکم موعدا در کهف والن نجمع عظامه در قیامت که این هر دو
بلا نون مکتوبند هفدهم ان لم بهمزه مفتوحه در جمیع قران بنون مکتوبست مثل
ان لم یکن وان لم یره احد هجدهم لکی لا در جمیع قران مکتوبست مگر در چهار موضع
که موصولست لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم در ال عمران ولکیلا یعلم در حج ولکیلا
یکون حرج در احزاب ولکیلا تاسوا در حدید ولکن در ال عمران در بعضی مصاحف
بقطع نوشته اند نوزدهم یومهم در جمیع قران موصولست مگر در دو موضع
که مقطوع است یوم هم بارزون در غافر یوم هم علی النار یفتنون در والذاریات
بیستم ابن ام قال یا بن ام در اعراف مقطوع است ودر طه موصول یعنی یاء
ندا وهمزه ام وصورت همزه واو است باین صورت یبنؤم بیست ویکم مال بدانکه
لام جار از مجرور در چهار موضع مقطوع است فمال هؤلاء القوم در نسا و
مال هذا الکتاب در کهف ومال هذا الرسول در فرقان فمال الذین کفروا

درمعراج ودر باقی موصولست بیست ودوم وایتر در سه موضع
در نون ودر زخرف ودر رحمان ٥

بیان ترجیح بلا مرجح من کلام مولانا ملا خلیل رحمه الله تعالی

بیان ترجیح بلا مرجح من کلام مولانا خلیل ده

بسم الله الرحمن الرحیم عریضه که بعض تلامذه برای مولانا
خلیل نوشته عرضه داشت کمترین نذر علی بر لوح عرض می نگارد که بنده را قوت مطالعه
حاشیه عده که عالیحضرت مخدومی نوشتند نیست مستدعا آنکه شفقت نموده در تحت
مسایل معروضه ذیل شرح فارسی که فهم کمترین در یابد قلمی نمایند که حل عقدشان همگنان
نیز بهره یابند اول آنکه جمعی مذکور می سازند که خدام ترجیح بلا مرجح را جایز میدانند وجمعی
مذکور می سازند که ترجیح بلا مرجح را جایز نمیدانند عقیده حق را توضیح نمایند که
الثقه بالله وحده تبارک وتعالی بدان ای برادر ارشدک الله تعالی که توضیح این بمقدمه
مسبوق می شود مقدمه در بیان ترجیح بلا مرجح که متنازع فیه است لفظ ترجیح والفاظی
که مناسب آنست در اشتقاق بر دو معنی اند اول ترجیح کردن قادرست واحد مقدورین
متنافیین را دون دیگری وبیان این آنست که هرگاه در نظر شخصی دو چیز باشد که هر کدام را
تواند کرد وان هر دو را جمع نتواند کرد پس کردن او یکی را دون دیگری را ترجیح آن بر دیگری میگویند
واختیار نیز میگویند واراده نیز میگویند وکرده شدن را ترجیح میگویند ورجحان نیز میگویند
وکننده را مرجح بکسر جیم مشدده میگویند ومختار نیز میگویند وداعی نمیگویند وکرده شده را راجح
میگویند ومترجح نیز مینامند ومرجح بفتح جیم مشدده نیز میگویند ودیگری را مرجوح میگویند وباین معنی
محالست که هر یک از مقدورین متنافیین راجح بر دیگری باشد خواه بجهت واحده وخواه بجهتین لوازم
آنکه اجتماع متنافیین در وجود محالست دوم ترجیح تقاضا کردن چیزیست نزد قادر که از جمله
مقدورین متنافیین یکی چیزی کند نه منافی آنرا واین تقاضا کردن را اختیار نمیگویند و
اراده نیز نمیگویند وتقاضا کننده را مرجح بکسر جیم مشدده میگویند وداعی نیز میگویند ومختار
نمیگویند وتقاضا کرده شده را راجح میگویند ومنافی آنرا مرجوح میگویند وبرین قیاس لست